حصه دوم

منتخب اللباب

تصنیف

محمد هاشم خان المخاطب به خافي خان نظام الملكي

در

احوال سلاطین تیموریه که در هندوستان

سلطنت کردند

باهتمام

اشیاتک سوسیتی بنگاله

بتصحیح

مولوی کبیر الدین احمد صاحب

در

مطبع مظهر العجایب

مشهور بمطبع اردوگائیڈ طبع شد

کلکته سنه ۱۸۷۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر خلاصهٔ دودمان سلاطین خلد مکان - و زبدهٔ ثمر شجر
گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زیبندهٔ افسر و
اورنگ ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر پادشاه غازي که بواسطهٔ یازدهم با میر تیمور میرسد

اگر بتفذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دین پرور ابو المظفر
محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردازد
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعهٔ کمالات صوري و معنوي
از علم با عمل و شجاعت با تدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سررشتهٔ
اختصار دور می افتد اما کلمهٔ چند خالي از تصنع عبارت باحاطهٔ
تحریر می آرد - اولا از ابتداي نشو و نماي ایام شباب اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبهٔ مي نمودند که تا انقضاي روز گار حیات
با وجود مشغلهٔ جهانداري و سلطنت مملکت وسیع هندوستان عشرت
نشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
نیالوده و سواي بعضي امور[illegible] سلطنت که در حق وارثان ملک
در مقدمات ملک داري و ملکگیری اهم است و گذشتن از فرمانها

بهادرش سلطنت از انبساط خود تولف نستند نمود و در اجرای احکام اسلام و
تقویت دین متین محمدی و تمشیت اوامر و مناهی الهی
چنان تقید بکار می برد که صیت نیکنامی دین پروری او گوش
بنشینندگان سلطنت هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در ایام
شاهزادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی
که با فیل دیوزاد صحبت جنگی بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار
در یادگار مانده بگذارش در آمده و معمار باتیکه در زمان شورش عارضهٔ
بیماری حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ با چنین
نهنگان دریای غیرت که هریکی شیر بیشهٔ شجاعت و تهوری خاندان
امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن
افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر
نباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را ازجا بر داشتن
و هنگام تفرقهٔ معرکهٔ رزم سر رشتهٔ بزم کرده از دست ندادن بجز
تائید الهی و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود ۰ بیت ۰

دل روشنش آگه از کار ملک ۰ عیان نزد او جمله اسرار ملک
باهی رسد گر ز عدلش خبر ۰ بهای درخت آب گردد ثمر
کند سیل اگر خانه را خراب ۰ شود زهرهٔ ابر از بیم آب

بالجمله ذکر محاسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل موقوف
داشته بتحریر اصل مطلب می پردازد ۰

اگرچه خلاصهٔ سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بلند کار
آرزوی آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال
اواخر که مورخان از تسطیر آن متحرج گشته برشتهٔ بیان نکشیده اند

بمطولات بی‌پایان لهذا راقم حروف بضاعت [illegible] داشت رعایت
ربط تقیید تدابیر و تفحص تام بعضی مقدمات و حالات قابل
تحریر که از السنهٔ ثقات بمقالات ثقه مشروح نموده و از اهل نظر و
والمعتکاز کل تطبیق کرده و درین مختصر برای [illegible] منعقد نموده
بدستور خوشه چینان بی بضاعت از صد یکی بزبان خامه میدهد .
نزد جمعی سخنجان گنج معانی و مطالعه کنندگان داستان پرده عیب
پوش التماس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سررشتهٔ سوانح بدست
نیامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روی تاریخ
دیگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر
سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند .

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام
دهود که سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ
ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - درایامی که آن زبدهٔ دودمان
صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه
در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطهٔ بیان در آمده در سنه هزار
و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت
که من بعد بفردوس آشیانی و آنچه بتفاصیل مکرر در تفاصیلی
عبارت گنجد بزبان قلم جاری خواهد گردید بمهم بیجاپور مامور
گردید - بعد ترددات نمایان که قلعهٔ بیدر و صوبهٔ احمد آباد و [illegible]
کلیانی را بتصرف والا درآورد بصوبهٔ ظفرآباد (۱) مسمی ساختند -

---

(1) بیدر بصوبهٔ ظفرآباد و بیدر ایام بهمنی ساختند

بهمایه بر داشتند - چون خبر محمد شجاع صوبه‌دار بنگاله رسید و
محمد مراد بخش در احمد آباد بوین هنگامه اطلاع یافت
هر دو بهم چشمی همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بجهانبانی
پیش قدمی یعنی بر خود سکه زد گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم
عازم بهار و پتنه گردید و صدای کوس مخالفت او بمخالفان بهانه
طلب اطراف تا دارالخلافت رسید - و حضرت فردوس آشیانی که با
دارا شکوه از ابتدا محبت والفت بافراط داشتند و اکثر در همه امور
بخاطر داری او می کوشیدند درینوقت که از انحراف مزاج بحال
خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او
متوجه شدند - و ازانکه دارا شکوه از جوهر ذاتی محمد اورنگ زیب
بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بزبان قلم جاری گردد
بگذارش خواهد آمد - نظر بر ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه
متوهم می بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتدا
امرای نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان برای تسخیر
بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این خبر موحش
انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقدهٔ تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار
باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روپیه
نقد و جنس بوعدهٔ اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصرهٔ بیجاپور
برخاسته بخجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نموده که
دارا شکوه باراده متصرف شدن خزانه فردوس آشیانی را از دارالخلافت
شاه جهان آباد بمستقر الخلافت اکبر آباد آورده و چهارم ربیع الاول
سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه جیسنگه را با چند امیر

دیگر و فوج سنگین بسرداری سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید محمد شجاع هم با شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمد - راجه روز دویم بعدم شهرت جنگ و اشتهار تبدیل مکان ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در خواب غفلت و نشا آلودهٔ خمار در شیشه بود جلو ریز رسیده بقتال و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و ار خود را با خدمهٔ محل و همراهان خاص بفوارهٔ رسانده سوار کشتی شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و کارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد شجاع از صدمات فوج بادشاهی تا بنگاله بندنگردید - و آن ولایت بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبر آباد روانه نمود - دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را قطع ید فرموده - و نیز خبر رسید که درهمان ایام که سلیمان شکوه مع راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و توپخانهٔ حضور و چند هزار سوار و توپخانهٔ خود و چند امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباد ودکن روانه ساخته مقرر نموده که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

غلغله و بعد خبر حرکت پادشاه زاده از دکن مهاراجه جسونت
جلادتی رفتن بعمل آرد - و در صورتیکه محمد اورنگ زیب بهادر حرکت
از دکن سبقت نماید مهاراجه با قاسم‌خان و همه بندهای پادشاهی
سر راه او بگیرند و باتفاق بمقاتله پردازند - و تمام‌صوبهٔ مالوا را دارا شکوه
در اقطاع خود مقرر نموده تا منصوبان او بامید خزانهٔ آنجا که زر
همه محالات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمعی
بدل و جان ممد و معاون همدیگر گشته گرد آوری سپاه و مصالح
جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی
بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانهٔ اورا ضبط نموده‌اند - و معا
از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و
خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرا را با فوج و مصالح
قلعه‌گیری برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت -
و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصرهٔ نمودن قلعه
و دوانیدن نقب و پرانیدن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار
را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست‌گردان طلب نمودند -
بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پیرجی که از عمدهٔ
تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
عوض همه تجار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامنی
خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همان روزها علی نقی نام که دیوان
و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجه سرایان مقرب
عداوت همچشمی داشت و علی نقی باوجود کمال دیانت و سلوک
در نسق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم به برآوردن زهرهٔ او
می فرمود - قضارا فقیری را دران ایام بتهمت دزدی مقید ساخته
نزد علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود
که زهرهٔ او بر آوردند - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده گفت که
سزا ناحق میکشی امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار
گردی - با این همه کمال تدین و رسوخیت او در خدمت محمد مراد
بخش همان خواجه سرا با دیگری از طرف علی نقی نوشتهٔ جعلی
بمهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون ارادهٔ فاسد درست
نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که
بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و جوی
خطوط و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طلوع
آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب
سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی
که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاولان رسیدند که علی نقی کلاه
بر سر نشسته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل
رخت ندادند - او نیز بسزاولی اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور
ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت
دربار پوشیده خود را بهم عنانی ایام موعود رسانید - محمد مراد بخش
که بغضب و قهرآلود برچهی در دست گرفته برکرسی نشسته بود
از علی نقی سوال نمود که شخصی که بارادهٔ نیک حرامی قصد
داشته در بارهٔ ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی
ازانکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جواب

داله که بسیاست و عقوبت تمام اورا بسزا باید رساند - بعد ازان
محمد مراد بخش آن خط را بدست علي نقي داد او بمطالعه
در آورده نظر بر عقیدت و فدویت خود گستاخانه در جواب گفت
آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائي آن
پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز
ندارد که از دوست و فدویان خود و مخالفان منافق دواعي فرق
توانند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیرهٔ غبار جا گرفته
بود ازین سخن زیاده بر آشفته برچهي که در دست داشت
بسینهٔ علي نقي رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشاره بکشتن
و اتمام کار او نمود - و همان لمحه در همان مکان بحربهاي جان ستان
کار او ساختند - و در همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضهٔ
بدني فردوس آشیاني براي کومک خلد مکان روانه شده رسیده از
راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود
مصلحت دران دانست که اورا براي دفع بدنامي بدستور محبوسان
بقلعهٔ دولت آباد گذاشته متوجه مقابلهٔ مخالفان دولت گردند - و
در عالم تدبیر و راي صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روي کمال
افراط محبت نامهٔ التیام آمیز نوشتند مبني بر مبارکباد و تهنیت
پادشاهي و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه دلبستگي و آرزوی
کار و بار دنیاي غدار ناپایدار نیست و سواي ارادهٔ طواف بیت الله
مراد دیگر منظور نظرنهٔ و در مقابل زیانه سرمي و بي انصافي برادر
بي شکوه هرچه بخاطر آن زبدهٔ اخوان رسیده بموقع خود بجا بوده و
ما را شریک و رفیق بي نفاق و معاون خود دانند اما انجمیب

آنکه چون آینه بزرگوار حضور حضرت قبله حقیقی اعلی حضرت دو برادر باتفاق
لوازم عقیدت پدر بجهة بهوای خجسته سوی آن حضرت بالاغرور
و غرور خود رائی آن بد ملت پرداخته اگر مقدور باشد و دیدار
مبارکه حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده
عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بی اختیار رو داده از پادشاه
حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان
دولت آن برادر ازان برگزیده اخوان رضای کعبة الله حاصل نموده عازم
مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته با فوج شایسته
و لشکر آراسته ازان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسونت
مرحله پیما گردند - و مارا آن طرف آب نربدا رسیده دانند - و فوج دریا
موج و توپخانهٔ جهان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود دانند
و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه
وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و
در فکر گرد آوری لشکر و ترتیب توپخانه بسعی پادشاهانه و تجویز
[illegible] پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد
معظم را برای حراست خجسته بنیاد گذاشته شاه زاده محمد
اکبر را که در حین ایام آن نخل نونهال گلشن سلطنت از کتم عدم
در حدیقه آرزو جلوه گر گشته بود باتالیقی خواجه منظور با دیگر
پردگیان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر
جمله را که معتمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
وزارت او بود بتقاضای مصلحت و رفع بدنامی برادر نمائی او بطریق
احتیاط در قلعه نگاه داشتند - و غره جمادی الاولی سنه [illegible] محمد

سلطان زاده لهراسب خان و جمعی از امرا پیشتر همراه نموده روانه
ساختند - و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او در این
ملک تا انقضای روزگار از جملهٔ کارنامهای والا یادگار خواهد ماند بنا
نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که ضمیمهٔ کاردانی ملکی و
مالی داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشی نیز
باو فرموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امرای کار زار دیده
آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور
افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور
جنود عالم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور
گردیدند - گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکانی بارادت باطنی
خواهش دیدن آن پیر حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند
مانوس نگردیدند بعد تملق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه
شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجی ملاقات بود بدریچه
ودیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند. شیخ در
در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید
فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم برفاقت شما دست
بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
انجام زبان بمبارکباد مژدهٔ سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه چند
کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تبرک [illegible] [illegible]
و یکماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور
مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری بعزم ظاهر مشهور [illegible]

بجلیاسید بوزیر خان ساخته برای بندوبست صوبهٔ برهانپور که
داشتهٔ باست ظفرآیت طرف دارالخلافت برافراشتند و همان روز اثر
نیل همایون مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید
ساخته بود و اعلی حضرت اورا مرخص و مطلق العنان گردانده
بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن
مهاراجه جسونت و قاسم خان باجین مفصل اطلاع داد - چون
تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند -
از دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
صفوی که یک صبیهٔ او بحبالهٔ مکانی و صبیهٔ دویم بمراد بخش
منسوب بود در برهانپور مانده و ارادهٔ رفاقت ندارد - شاه زاده محمد
سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته اورا در قلعهٔ
ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اضافه
و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نربدا عبور واقع
شد محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامهٔ محبت آمیز از احمد
آباد بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
و از هر دو طرف گرمی اتحاد و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت
بمیان آمد و از سرنو عهد و قرار و مفالت بیمین کلام الله بمیان آوردند -
میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقاره و میر
شمس الدین ابنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
عبد الرحمن ولد سید عبد الوهاب خاندیسی را مخاطب به سید
دلاور خان ساخته با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سواری
نقابت بحکم نمودند - چون بر سر معبرهای آب و گذرهای خشکی

پهلوی بهشتو بهشتی شده بود که باد و آب را بحکم ترتیب میبرد ملتفت
نمی‌نمود تا رسیدن رایت ظفر آیت هفت‌گروهی اجین مهاراجه
جسونت‌سنگه را از رسیدن فوج دریا موج هردو برادر خبر واقعی
نمی‌رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبرپور راجه شیورام گور قلعه‌دار
ماندو آگاهی یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم
خان که از شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباد باستقبال
شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هیجده کروه
گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت
نموده - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهدهٔ
لشکر عدو مال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از آوازهٔ تزلزل افزای موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان کب نام برهمن را که در شعر هندی و زبان آوری شهرت داشت
نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
ملازمت و عیادت حضرت ولی‌نعمت و مرشد و قبلهٔ دو جهان
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و
ارادهٔ مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
همرکابی حاصل نماید والا از سر راه کنار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب
ناصواب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند
ازین طرف بعد آراستن توپخانهٔ خصم سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زادهٔ محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را
با جمعي از امراي رزم آزماي مصاف دیده همراه شاه زاده مع فیلان
کوه شکوه تعین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندي
از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلي خان را مع توپخانهٔ
پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زادهٔ محمد اعظم را
با بعضي دلاوران کار زار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین
دستور فوج یلتمش و چنداول و جابجا از امراي جان نثار و دلیران
نبردکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هر یک پردازد سررشته باختصار
کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بسعادت فتح و
نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعي از امراي رزم آزماي
کارزار دیده پاي فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف
مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانهٔ عظیم
پادشاهي و دارا شکوه جا داده - و فوج میمنه و میسره و یلتمش
آراسته فیلان مست جنگي کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ
هر دو فوج و سردار علیحده ساخته خود با چند هزار راجپوت
جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و
دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکهٔ
کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغهٔ توپخانه حکم
نمودند که به پیغام بانهاي آتش فشان و گولهاي توپ صف ربا که
مقدمهٔ شعله افروزي بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم دار و گیر

ساختند - و هر ساعت نائرهٔ قتال و جدال شعله افروز می‌گردید تا کار بتیغ و سنان جان ستان رساندند - از جملهٔ دلاوران جانباز چه سرهاي سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانهٔ زین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خوکه پدر از خون پسر قشقهٔ نیکنامي بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئی می دانست چه دلیریهاي بهادرانه که بعرصهٔ کارزار بظهور نیاوردند [illegible] و بیست و [illegible] حمله سرکش و تجاهل رجنگ جو چون شمشیر آهن دل از صف شکنی [illegible] وفا جنگی [illegible] همه بمنزله چون موج دامان برهم [illegible] از پیشگاه جهان نامدار [illegible] مستقر سنگه هاڑا ارجن سنگه راتهور و ارجن گور و دیال سنگه جهاله (2) و دیگر راجپوتان [illegible] مغاک رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعلهٔ آتش زنند بر توپخانه ریختند و از حملهاي پی در پی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تنگ گردید و کار بجائي کشید که ذوالفقار خان بدستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکهٔ جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته بائین جهادران جان نثار خود را از زین انداخته برخاست - چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

---

(2) یعنی دیال داس جهاله

[illegible] زار رسیده - نموده زخم کاري بر [illegible]
[illegible] آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگی میداد
[illegible] بکنش بدر رسید و صدای دار وگیر از عرصهٔ زمین
بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زادهٔ محمد سلطان و نجابت خان
با همراهان بدفع آن ضلالت کیشان پرداخته چون کوه وقار از جا در
نیامدند - و غلبهٔ راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ
میر خوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده
بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تردد وجانفشاني بظهورآوردند
گرد ادبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن
چون آن جلادت و کوشش هردو گروه مشاهده نمود فیل سواري
خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمي
همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدو مال هرلحظه اثر
غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و
فیروزي دم بدم مي وزید - و راجپوت بیشمار علف تیغ و هدف
تیر و سنان مبارزان گردید • بیت •

زبس راجپوتان پرکار جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ
فتاد آنقدر کشته درکار زار • که شد بسته راه گذر بر سوار

از خون رخسار و بدن دلاوران صفحهٔ روي زمین را سرخ روئی تازه
بر روي کار آمد و براي طیور و وحوش آن قطعهٔ زمین از گوشت
کشتگان هردو طرف ذخیرهٔ طعمهٔ سالها آماده گردید معهذا راجپوتیه
دست از یراق کوته کوتاه ننموده پای ثبات از پای جهالت بر
نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از فرط برخفار با فوج

بخواهان خود پیوسته مهاراجه جسونت ساخته بمحاربه و نزاع
پرداخت و در آنجا محاربهٔ عظیم با راجپوتان حشم رو داد و بعضی
مثل دهی سنگه و برسوجی و مالوجی و غیره که با هشت نه هزار
سوار برای حراست بنگاه مطلعه بودند بعد مقابله و مقاتله که داد
مردانگی ازانها بظهور آمد و مکرر خود را بقول محمد مراد بخش
رساندند بیشتری از انها رخت هستی خویش بباد فنا دادند
مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان معتبر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت بینی و پاس آبروی ناموس بدر صلح زده از اسپ فرود
پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش
رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید - و دیگر ترددی که ازان نتیجهٔ دودمان تیموری
در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن
نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمهٔ حملهای صف ربای
پیاپی آن بهادر شیر شکار مکند سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن
سنگه راتهور و ارجن گور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره
از پا درآمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعهٔ بد انجام
راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هرطرف افتاد و
ساعت بساعت تاریکی غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تاآنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۰ سطر ۱۲
مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در
بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ جهاله نوشته ٭

خجلت و هراس عظیم در دل جمعیت رحیم جاگرفته و برخلاف
دستور راجپوتیه نامدار عار فرار از معرکهٔ کارزار بر خود هموار نموده
این بدنامی دائمی را برخویش پسندیده از طعن همچشمان
نااندیشیده قبل از انکه فوج همراه او هزیمت نماید بجای قشقهٔ صندلی
سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشانی خود کشیده عنان هزیمت
و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و
دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار
برفاقت سر فوج فرار نموده هریکی بطرفی شتافت - و از طرف
صاحب افسر و اورنگ صدای شادیانهٔ فتح و فیروزی بلند آوازه
گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار قطار اشتران واستران
پراز بار وتمام کارخانهٔ پادشاهی ودارا شکوه بعد حادثهٔ تاراج وتصرف
بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • بیت •

دلیران چو فارغ زهیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
زدشمن کسی بخت اگریار داشت • همی سربدر برد وسامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست وپادرحنا
در عالمگیرنامه مندرج است فرامینی که بعد این فتح از طرف عالمگیر
پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند
که شش هزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران باحاطهٔ
شمار درآمدند و ازین طرف سوای مرشد قلیخان دیگری بکار نیامد -
و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهای نمایان بر داشته ازمرهم
لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد همدیگر رطب
اللسان گشتند - پادشاه زادهای والانسب و امرا تسلیمات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد
بخش مع چهار فیل با ساز نقره و حوضهٔ طلا و قدری جواهر و مرصع
آلات و لآلی آبدار در جلدوی تردد نمایان محمد مرادبخش فرستادند
آری گفته اند • بیت •

همین تا برآید به تدبیر کار • مدارای دشمن به از کارزار

محمد سلطان را اضافهٔ پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان
را بخطاب خان خانان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و
ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطای خدمت
دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سربلندی
دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافهٔ نمایان
و انواع مرهم لطف و احسان تسلی‌بخش گردیدند - بهمین دستور
در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بپادشاه زادهٔ محمد
سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگردیدند
می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بجا آرند -
بخواجهٔ کلان خوافی که خالوی محرر اوراق می شد اصالةً دیوانی
اجین که بدار الفتح موسوم ساختند و نیابةً صوبه داری از طرف
شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی
مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود که لولا ارادهٔ غلام این است
که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدویان جان نثار باشد و در
مورد اطاعت امر بکدام وقت التماس و درخواست مصالح و
کومک است تا جان و مال که ارمغان کار مرشد و قبلهٔ دو جهان نمودن
سعادت خود خواهم دانست بعد از این التماس بخطاب کفایت

خان و عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساختند - و عالم سنگه را که زمیندار عمدهٔ آن ضلع بود بخطاب راجگی و عطای خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و کمر مرصع و جیغه و دکدکی و گوشوارهٔ در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند - و بیست و هفتم رجب از کنار دار الفتح اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضرب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازی بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهای آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروغگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غرهٔ رمضان المبارک لشکر ظفر قرین از آب چنبل عبور نمود و خود روز دویم آن از آب گذشتند ٭

چند کلمه از وقائع دربار اعلی حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پارهٔ صحت یافته بودند متوجه دار الخلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باخته بالحاح و لجاجت پدر بزرگوار را رنجانیده از مابین راه مستقر الخلافت بر گردانید و خود در کمال اضطرار تهیهٔ پیکار گرفته با همه امیران نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که از شصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانهٔ جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردون هیکل مست جنگی که دشت و صحرای سبز را سیاه نموده بود

چه تعداد نماید . چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر اورا در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکی نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند اورا بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مادهٔ ستیزه وخیره ساختن هردو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن بارادهٔ صلح و فهمانیدن هردو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانهٔ بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهمزبانی و همدمی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکایش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکان می شد و اخلاص ته دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهدهٔ اوج طالع او بتقاضای رقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داری خان جهان برده متغضب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده دو سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که پای کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه بارجود بیرون زدن پیشخانه ناکده نداد - و دارا شکوه

[illegible] شفیع الله خان را با تباه خان و [illegible] و غیره
[illegible] بادشاهی و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود
که به [illegible] رفته اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را بضبط
درآرند و خود بیرون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع
برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سرانجام سفر
نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک
نزدیک سموگده بتفاوت نیم کروه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل
هم فرود آمدند و فرستادن فوج برای بستن معبر اصلا فائده نبخشید
و دارا شکوه در تهیهٔ فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
فیلان مست جنگی کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدری راه
پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کروه عرض زمین
را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاده از احاطهٔ شمار فرو گرفت
دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت
هوای شش جهت آتش می بارید و کمی آب و تابش زره و
بکتر فولاد پوشان علاوهٔ آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند -
و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرفه
در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون ازان
طرف حرکت سوای نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز
عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام
شب سپاه بهوشیاری و خبرداری شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع
مشرق دیجهلی نمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سپر از دریچهٔ افق
بر آورد حمله‌مکن به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان صف‌شکن
خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را
غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد
سلطان را با خان‌خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان
بارهه و شجاعت خان وغیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج
پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم
خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان
کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش
با سرداران نامی خود در جرنغار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ
میر و سید میر برادر او و شرزه خان با بعضی دلاوران جان نثار مقرر
فرمودند - و بهادرخان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار
دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیدهٔ مبارز پیشه که اگر
بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار می ماند تعین نموده
جمعی از بهادران عقیدت کیش هرقوم خصوص سید دلاور خان
خاندیسی که بر تهوری و قدویت خاندان او اعتماد کلی داشتند و
دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را
در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج
حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزای قول و صف آرای
فوج دریا موج گردیدند و بهمعنانی توکل و همرکابی فتح و نصرت
بدستور شجاعت پیشگان سلطنت از پیشانی لشکر خصم اندیشه

بدستور از پیشانه مقابل فوج ممدوح بشکوه قلم بیش گذاشته چون
صفوف جنود معرکه‌آرا گشتند - و از اینطرف نیز داراشکوه بآراستگی لشکر
پرداخته فوجهای هراول و برانغار و جرانغار و یلتمش و چنداول
آراسته توپخانهٔ جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگی پیش
رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در این روز بالا و همرکاب
بودند در وسط روز که آفتاب جهان‌سوز عالمی‌را از تب و حرارت بیتاب
داشت خود در قول جاگرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سایهٔ
زوال از و میگریخت و اختر برگشتگی ایام در خانهٔ هبوط و وبال
سیاهی میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش نشان و گولهٔ
توپ شرر دار گوش نبرد آزمایان هردو صف گرم ساختند وهردم
و هر قدم آتش جنگ در معرکهٔ نام و ننگ هردو طرف شعله افروز
میگردید تا کار بکارزار تیر وسنان جان شکار انجامید و از هردو طرف
چندین هزار تیر جگردوز در هوای سینهٔ مخالفان بد روز بپرواز
در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار
کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت • بیت •

سپاه از دو رو تیغ درهم نهاد • زره دیدهٔ از بیم برهم نهاد
دو لشکر بصحرا کشیدند فوج • دو دریای آتش بر آورد موج
دو فیل از دو سو درخروش آمدند • چو دریای آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول بهمعنانی رستم خان دکهنی بوده با ده دوازده
هزار سوار بر توپخانهٔ محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مرد
افگنان از صف آتش بار گذشته نزدیک بوده که خود را بشاهزاده
محمد سلطان هراول برساند و تزلزل تمام در لشکر هراول رو داد -

درین حین بهادری اقبال عدو ممال گولهٔ از توپخانهٔ دشمن سوزعالمگیر بر فیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورده و بخاک هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افگن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب گردید و عنان جرأت از مقابل هر اول کشیده طرف برنغار که بهادر خان کوکه درآن فوج بود رو آورده بکار زار رستمانه پرداخت و بهادر خان باجمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هرساعت به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک بودکه تزلزل تمام در استقامت فوج خلد مکان راه یابد دریںحالت اسلام خان و سید دلاورخان و دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ ومحمد صادق بافوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریز رسیده بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند وصدای داروگیر دران دشت پروحشت پیچید • بیت •

برامد خروشیدن گیر و دار • درآمد بزنهار ازان روزگار
زخون یلان خاک آغشته شد • توگفتی زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید دلاور خان خاندیسی بظهور آمد وچند خانهٔ زین را خالی و از خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات درباخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهورپ بکار برده شرط جانفشانی بتقدیم رسانده و سید حسین و سیف خان و ممریز

بانگ برآورده گفتند که فیل را بنشانید آن زمان میرزا صولجه سهره
آویزان نموده چنانچه کیش جاهلان هند بهنگام دلیرو رسانده کوتر خلعت
زرین سرنگون ساخته . راجپوتانی که همراه آن خیره سر بودند اکثر
بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند . اگر
چه در عالمگیر نامه درج است که درین حالت خلد مکان خود را
بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
نبرد همرکاب آن پادشاهزادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
تا انتهای جنگ رفاقت نموده مسموع گشته و از راویان ثقهٔ دیگر
ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن
خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند
شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
یکه اگر در تاختن هم بعمل آمدن صلاح دولت است . حاصل کلام رستخیز
عظیم دران عرصهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت
نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند . بیت .
ز پیوند تیغ جدائی فکن . سر از تن جدا ماند و تن از کفن
راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده تیغ‌قلعهای
مردانه خود را بقول همایون رسانیدند . از انجمله راجه روپ سنگه
راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهور و جهالت قسمت از
جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار فوج قول را از هم دریده خود
را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانیده به بریدن تنگ حوضهٔ فیل
اقدام نمود . خلد مکان از جرأت و جلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ
پهلوان گردد فرمودند که تا مقدور زنده دستگیر سازند اما هواخواهان
رکاب نظر بر سوی ادب او پاره پاره نمودند - و درهمان اوان داروگیر
که بار دیگر رستم خان خود را بمقابلهٔ دلاوران معرکهٔ نام و ننگ
رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمانهٔ بهادران
رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه ازو قوی بود باراجه ستر سال
و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید ناهر خان و یوسف خان برادر
دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیتهل
داس گور و راجه شیورام زخمهای کاری برداشتند - داراشکوه از مشاهدهٔ
کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم و سراسیمهٔ
مآل کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمهٔ بان
آتش نشان به حوضهٔ فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل
فرود آمده در کمال اضطرار که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق
خود را باسپ رسانید - از ملاحظهٔ این اضطراب بیوقت و تبدیل
سواری که سپاه از دور حوضهٔ سواری او را خالی دیدند دل لشکر
نیز بموافقت سردار از جا رفت و در فکر فرار افتادند - و در همان حال
یکی از خواصان او که ترکش برکمر داراشکوه می بست گولهٔ قضا بدو
رسیده و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
هواخواهان اطراف نیز در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده
بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدر بردن ازان معرکهٔ
جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهدهٔ متفرق شدن سپاه و
استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را برامید سلطنت بعید

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین
حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که درطریق
هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد بادهزاران نا امیدی پیش
گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و
امرای نامدار آداب مبارکباد وتسلیمات تهنیت فتح بتقدیم
رسانیدند * بیت *

قرین شد بهم این‌دوفتح غریب * که نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِیب

پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازهٔ قیاس از
فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمهٔ دارا شکوه آورد
چون سوای خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران
خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن‌مکان گشتند و شاهزاده
و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف ودلداری ظاهری او کوشیده جراحان
چابکدست را حاضر ساخته سرا و بر زانوی شفقت خود گذاشته
بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه
زادهٔ ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می
نمودند - گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش بران سوار بود ازبسیاری
تیر حکم خار پشت بهم‌رسانده بودکه زمین آن بنظر نمی‌آمد چنانچه
آن حوضه درکار خانهٔ دولت خانهٔ قلعهٔ دارالخلافت بطریق یادگار

ورق‌نامهٔ تیموری آن نتیجهٔ دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ
سیر که ان‌شاء الله تعالی بتحریر گذارش میابد نصاب آن میخواهد
پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم
شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب‌قران در مقدمهٔ
سرکشی سادات بارهه آن جوشن مشبک شده را نشان میداد - القصه
از جملهٔ عمده‌های خلدمکان خواجه خان وراجه مانسنگه هاره و
غیره ده نفر بکار آمدند - و از انکه مقابله و مقاتله با محمد مراد
بخش زیاد افتاده بود بدست امیر و نوکر عمدهٔ محمد مراد بخش
شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از
غلبهٔ شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید
و از لشکر دارا شکوه سوای عمده‌ها که بزبان خامه داده آنقدر سوار
و پیاده کشته شدند که باحاطهٔ حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد
مراد بخش و هردو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه
و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبذول گردید اگر بتحریر
تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام
دارا شکوه با دو هزار سوار بی سروسامان که اکثر آن زخمی بودند
وقت شام بی مشعل باکبرآباد رسیده از خجالت و انفعال
برگشتگی طالع نزد پدر عالیمقام نرفته در حویلی خود فرود آمد -
هرچند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش
تازه فرستادند بعذر دفعیه نموده همان شب بعد انقضای سه پهر
با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از عمدهٔ محل و از
جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هرچه توانست بالای

فیلان و شتران و استران بار کرده با فوج گریخته از شهر برآمده
راه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و از منزل
سیوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
کارخانجات فرستاده فردوس آشیانی باز رسیدند .

و حضرت خلدمکان بعد از فراغ فتح عریضهٔ متضمن بر ارادهٔ خود
از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف
وحشت افزا و مانع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه و به تنبیه رسیدن
او و باز رسیدن دارا شکوه با فوج عظیم بقصد فاسد ورود دادن جنگ و
هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الٰهی مقدر
بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر که مدار
علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای
خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان
از سموگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد
اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامهٔ
در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
فاضل خان خانسامان و سید هدایت الله صدر رسید - و روز دیگر نواب
نصیبه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات
ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ لطائف
آمیز مع قبضهٔ شمشیر بنام مبارک عالمگیر که به آن شمشیری در
بموزونی نمیدانستند - و پیغامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

بشرف رود بشمشیر فتیقه نمایان ازین معنی رسیدن شمشیر بنام
عالمگیر تفاول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مژدهٔ غیبی برای
لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای
نسق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر
و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان جهان پسر آصف خان را که
بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر
ساختند - و احمد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید
شیر خان بارهه و حسن بیگ و عبد النبی خان با جمعی دیگر
از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد
و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزوی ساختن
اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند
اما عاقل خان خافي در واقعات عالمگیري تالیف خود بشرح و بسط ذکر
کرده خلاصهٔ کلام آنکه کار بمحاصرهٔ قلعه و محصور گردیدن شاه جهان
و بند نمودن آب و بمیان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل
برکلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان
المبارک سنه هزار و شصت و هشت بپادشاه زاده محمد سلطان حکم
فرمودند که بقلعهٔ مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان
خود گذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش
و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده درآمد و رفت بر روی
پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب
فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و سلک زمین کوتاه ساخته منزوی گردانیدند و بیست •

همین است رسم این کهنه گاه را • که دارد بیآمد جهان زاده را

یکی را در آرد بهنگامه تیز • یکی را ز هنگامه گوید که خیز

محمد مظفر خان ولد الهوردی خان را برای ضبط چکلهٔ میوات که در جاگیر

دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و شش لک روپیه مع دیگر

لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش تواضع نمودند - و بیست و

دویم رمضان داخل مستقر الخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود

آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشی و تربیت خان را

بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبهٔ ظفر آباد ضمیمهٔ قلعه

داری مامور و منصوب فرمودند •

چند کلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارد که چون نزدیک

دارالخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمهٔ تعاقب فوج محمد

اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظهٔ محصور گردیدن بیرونها فرود

آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار

بادشاهی و آنچه از خانهٔ امرا توانست بدست آورده چند روز در

انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه بادیه

نورد دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازهٔ تسلط

خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده

که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجهٔ قهر برادر گرفتار خواهد

گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحلهٔ

پیمای سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط

مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بسپرند یا بلاهور

و از شجاع نامه بفوجداران و حکام اطراف بانجاب مبلغی بزر مدد او
وعده نوشته روانه می ساخت - و مکرر عریضه بر عذر میسر نشدن
ملاقات از ناموافقت طالع و شکوه‌های حسدآمیز هردو برادر و امرای
همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت - و خلد مکان مکرر اراده
دیدن پدر والا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از
تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند -
آخر چون دانستند که مرضی اعلی حضرت طرف رعایت و اعانت
دارا شکوه غالب و راغب است و سررشته اختیار بحکم قلم تقدیر
از دست رفته مصلحت در فسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته
پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و
رخصت بقلعه نزد جد بزرگوار رفته همراه مقرب خان و اسلام خان
بعضی پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده پانصد اشرفی و چهار
هزار روپیه گذرانید و صاحبقران ثانی بدل خوش و ناخوش محمد
اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان
مرخص ساختند - و خلد مکان بتهیهٔ تعاقب دارا شکوه پرداخته
پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی
دیگر از بندهای پادشاهی در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام
خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده
دو لک روپیه و شصت اسپ بپادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان
را برای مصالحهٔ فردوس آشیانی گذاشته سه هزار اشرفی عنایت
نمودند - و بیست و دوم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابی ظفر
و نصرت متوجه برادر مخالف گردیدند - دارا را بغرض رسید که

دارا شکوه پیوستند و یکم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانهٔ لاهور گردید - محمد مراد بخش را بپیوستن پیشکش لک روپیه و دو صد و سی اسپ با ساز طلا و مینا که فی الحقیقت همچکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کومک طلب نماید - و سلخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منزل سلیم پور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دو لک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سر افرازي یافت و عبد الله بیگ ولد علي مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند •

شرح فرماني که صاحبقران ثاني بعد مقید گردیدن
بخفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل
بود نوشته بزبان قلم میدهد •

عمدهٔ مخلصان عقیدت کیش مهابت خان بعنایت و توجهات پادشاهانه مستظهر و مباهي بوده بداند که از ناسازگاری روزگار غدار و شماتت خرلمانیان بدکردار شنیده باشد که چه ستم چشم زخم بآئین دولت پایدار رسیده و بي سعادتان حرام خوار چه سلوک ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از حصص زمانه غیور چنین بوقتی که شاهنشاه عرصه اعتقاد
کو تبیل بر تسلیم به فرمان ربّیون ابتدا گفته جویان نام و ننگ
باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان
ثانی درین جهان فانی نیست لهذا دره دل خود را بر روی کار
و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است وقتی که
خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگنا نموده بی اختیار ساخته
بودند آن شیر بیشهٔ وفا از کجا تا کجا طی منازل نموده آن غفران
پناه را از چنگال دیو ماران بر آورده روزی چند در اختیار خود
داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال از سرنو
داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویهٔ خمول و وادی
محنت بر آورده بعد از تفیهٔ آن رضوان منزلت بدار السلطنت
آورده کامروا ساخت - الحال معامله ازان مشکل تر روی داده
و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر
با تدبیر سرا پا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل
وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و
سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین که آن
شیر بیشهٔ تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلو ریز بلاهور
رسیده بمدد و رفاقت داراشکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال
هر دو تا برخوردار بپردازد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورده
به بیند که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای
دون چه قدر حاصل خواهد شد

این کار را توانند و پیروان چنین کنند

و پیرزند از چیند نوشته ام که خود را چاو گذاشته بهبود حال و مآل
خویش در اطاعت آنچه سالار داند و خلاصی من درین شناسد
مگر نوشته می شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس
وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد
ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی
در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده
بکام خود ساخته بر تخت خلافت کامرانی کند و باین حال اگر
آن عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او ٭

چند فقره از مقید ساختن محمد
مراد بخش بزبان خامه میدهد ٭

که چون آن پادشاه زاده ساده لوح باکثر صفات پسندیده موصوف بود و
در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میکوشید و از صفای
باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که دو پادشاه در اقلیمی
نگنجند بخاطر نیاورده فریفتهٔ وعده های دلفریب و تواضعات نقد و
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده پیهم قبل
از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبذول میگردید دل خود را
خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده باز گشته
نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نگاشت
و سر رشتهٔ سلوک سلاطین را از دست نمیداد واصلا از عدم ایفای عهد
و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت باوجودی که بعضی هواخواهان
مکرر گوش او را از رویهٔ بدعهدی روزگار غدار شامهٔ در مادهٔ سلوک

همه ملوک باوارث ملک در زمان سلف نموده اند همچنین ساختند نماند و نمیداد
و بی محابا با مرده معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم الخدمت بود و بعبادت
و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
نزد برادر التماس نمود که درخواب من کمتر خلاف تعبیر معبران
راه یافته مکرر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر ندامت
اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گویان نموده ازو رو گردانده
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چنین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن مادهٔ اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصه
چهارم شوال که بمنزل متهرا بیست کروهی طرفی اکبرآباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضهٔ فیل پرده دار بشهرت
چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج با یک دو سردار نامی
مقرر کرده فیلی که بقلعهٔ سلیم گده همراه شیخ میر و دلیر خان
روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند -
این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس
بسته بود را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمی بهادر تاراج
نرفت بضبط در آوردند • بیت •

بتدبیر شایسته بهشیار مرد * که کند آنچه نتوان بشمشیر کرد

ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که از رفاقت
محمد مراد بخش فرار نموده بودند با علی نقی خان نوکر قدیمی محمد
مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاه جهان
آباد بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدی محال
خالصهٔ سرکار سهرند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود
داشت در مواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود باقدری
زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل موالک فرار نموده بود
دارا شکوه که به سهرند رسید براهنمائی امیدواران که آنها را گرفته
تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب
پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته
پیشتر میرود و داود خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تلون که
معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها را بطغیان آورده - و
نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور روپیه
خزانهٔ آنجا را باکار خانجات پادشاهی و امرای حضور بضبط در
آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد *

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعهٔ دار الخلافت نپرداخته
نوزدهم شوال کنار باغ آغر آباد که الحال بباغ شالا مار اشتهار یافته
مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را باجمعی
از امرای کار طلب بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده
غرهٔ ذی قعدهٔ سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از ادای
نماز در ساعت مسعود و طالع محمود که جرم نیر اعظم در خانهٔ دهم

ریاضت جلوه‌گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پردازند بنای جشن جلوس گذاشته سریر آرای مملکت پر وسعت هندوستان بهشت نشان گردیدند - و غلغلهٔ شادیانه و صدای کوس و کرنا در گنبد سبز گون گردون پیچید و ندای تهنیت از زبان جن و انس و ملکه بگوش عالمیان رسید * بیت *

چو شاهان بزرین بزم آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * برامشگری زهره برداشت ساز
چوگل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب

همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذرانیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نشاندند و خرمن خرمن زر سرخ و سفید بارباب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و بخشش در آمد و دامن آمال و امانی مستحقان و صاحب کمالان از خزانهٔ مکرمت و احسان مالامال گردید - از جمله تاریخها که صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و سزاوار سریر پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمهٔ رسم سریر آرایان می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه زادهٔ محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از سومنبرهای برداشته کشتیها را بتصرف خود درآورد و معبر قابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - درینولا بعرض
رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه
هردوار خود را نزد پدر بزرگشته‌اختر برساند - بامیرالامرا و داودی خان
و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانیده
سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذی‌قعده پیش خانه بطرف اجمیر
زدن فرموده شیخ میر و رعدانداز خان وغیره چند امیر کارزار
دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدولت کوچ فرموده متوجه
تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفر خان را از اصل و اضافه شش
هزاری پنجهزار سوار نموده بصوبهٔ مالوا ضمیمهٔ وزارت بطریق نیابت
مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفای
منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماه مقرر نمودند - در منزل کرنال از
عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم
که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی
بفراغ عبور نمود - درین اوان منهیان بعرض رسانیدند که سلیمان‌شکوه
بسرحد هردوار رسیده از خبر تعیین سرلشکران شیرشکار ناچار راه
ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی
که داشت در همراهی بظهور نیامده و اکثر از همراهان او جدا
گشته روانهٔ حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که
مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه
بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده نمانده اند
مصلحت در توقف دران مکان نداده ازانجا طرف اله آباد بر آوردند -
باقی بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز بسبب

هارشاه بندنی به اله آباد نارسیده با جمعی دیگر ازو جدا شده ببادیهٔ جنیم شتافته - و سلیمان شکوه از آثار و اژگون التابی، نقش مراد پهلو بخود نیافته که درین وقت زیاده از دو صد سوار با او نمانده بود باز خود را نزد زمیندار سری نگر رسانده مابین راه که عبور او بر جاگیر بیگم صاحبه . قدسیه . افتاد دو لک روپیه بتعدی از کروری محال بیگم گرفته خانهٔ اورا نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفته آخرکار بقتل رسانده - و باقی مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاه کوکه و چند نفر شاگرد پیشه و خدمهٔ محل دیگر با او نمانده و زمیندار سری نگر بطمع زر و جواهر همراه او بالای قلعه برده مثل محبوسان نگاه داشته بعد عرض بامیر الامرا که برای سد راه او گردیدن تعین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر معروض گردید که دارا شکوه بعد از رسیدن لاهور در گرد آوری سپاه و جذب قلوب سکنهٔ آن طرف میکوشد و بزمینداران و فوجداران استمالت نامه ها عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین غافل • بیت •
کسی را که ایزد کند یاوری • که آرد که با او کند داوری
زدارندهٔ اتوان ستد بخت را • نشاید خرید افسر و تخت را
و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله درباب کشور ستانی که بعد فتح یافتن در خسرو و عالم ستانی براد رانه ملک میان هم قسمت نمایند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسیدن آن عهد نامهٔ پر از افسانه و افسون فریب خورده باوجود که قبل ازان

از طرف خلد مکان نیز تسلي نامه پر از دلنوازي و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیهٔ روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و توپخانهٔ عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکرر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برگشتگي ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگرویدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عار فرار اختیار نموده خود را بوطن رسانده بود ازانکه بعضي زنان را خصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگي عذاب نار بر عار اختیار مي نمایند زن کلان او که دختر راجه چتر سال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همخوابي با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایهای ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او در بارهٔ راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده براي شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب وکلای مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائي یافتن رو ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمي سوار گردید - درین اوان خبر رسید که دارا شکوه

جمعیت متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزلزل [illegible] آمد فوج
فیروز فوج پادشاهی ظفر اتصال با صد چهار هزار سوار و قدری توپخانه
راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داؤد خان را بر سر معبر
راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام
داشته بعده کشتي را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند - وهما
بعرض رسید که طاهرخان با دیگر بندهای پادشاهي خود را بلاهور
رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده
پرداخته - و راجه راجروپ زمیندار عمدهٔ آن دیار از دارا شکوه جدا شده
فرد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست اورا روانهٔ حضور
ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمله را که مصلحة در
دولت آباد مقید ساخته بودند براي خلاصي و روانه نمودن او
بپادشاه زادهٔ محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که براي بحال
نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجهٔ قبول نیفتاده بود و از
رفاقت او خاطر جمعي حاصل نبود براي محافظت دار الخلافت
شاه جهان‌آباد مرخص فرمودند - پنجم ذي الحجه از آب ستلج عبور
واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتي و بستن پل که لشکر
بتصدیع تمام بمرور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر
اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زادهٔ محمد اعظم کمجریده
بلاهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروري مبلغ بار
گشته بتعاقب داراشکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه جیسنگه
را که از مدت یک سال رفاقت اختیار نموده بکمال بي ساماني
بهم رسانده بسر مي برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولاني

بنابر مصلحت ذهن فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده و دست پیمائی کارش بهکر گردیده و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد - خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه میرزا حیواتی بر سر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پاره را غارت نموده باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر امیر منزل حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان وغیره دو سه امیر نامدار از همراهان آن سرگشتهٔ وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هریکی مورد عنایات گردید - شیخ میر و صف شکن خان را باجمعی برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعهٔ ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطای صوبه داری احمد آباد باضافهٔ هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند ٭

شنیدن خبر ارادهٔ محمد شجاع و مراجعت و توجه فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست و پنجهزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر استیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته در ازدهم محرم عنان توجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده - فیل سوار از شهر لاهور
گذشته سیر قلعه درون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزول فرمودند - سلخ
محرم از لاهور بطرف دارالخلافه کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعهٔ
شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به
بنارس رسیده و رامداس قلعه‌دار منصوب کردهٔ دارا شکوه بموجب
اشارهٔ او قلعه را حوالهٔ مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل
بارهه قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و
شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده
محمد سلطان حکم صادر شد که امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم
حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت
که قلعهٔ اکبر آباد برعدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و لک
اشرفی از خزانهٔ اکبرآباد برداشته برفاقت پادشاه زاده قبل از
رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که برای تسخیر
قلعهٔ اله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده
خود را رساند ۰

هفتم ربیع الثانی جشن وزن شمسی سال چهل و یکم آراسته
گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواهر و دیگر
عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان
ذخیرهٔ سالها اندوختند - چون خان خانان نجابت خان که از
بنی اعمام صاحب قران گفته می شد و در هردو جنگ ازو
ترددات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاده از حوصلهٔ
پادشاهان که ازو مشاهده می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نمود

لهذا قبل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدمان نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده بودند معمور خان از آنکه ما علی الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خلت را ضمیمهٔ آن دانسته پیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در جواب لازمم آن در کلمهٔ نصیحت آمیز از طرف خود تیز بی باکانه بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند او بود غافل بر کمرگاه او رسانده درحصه ساخته بود بنابران بعد عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او درگذشته بعطای خلعت وعفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داؤد خان که از نزد دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطای منصب چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی بر افراشتند چون نزدیک اتاره رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده و ذوالفقار خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثانی برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد ازگرفتن سه لک روپیه بتعدی از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را که برای تسخیر جونپور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور بعد محصور بودن چند روز حوصله باخته بر آمده بشجاع پیوست درین ضمن میر ابوالمعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطای سی هزار روپیه و منصب سه هزاری مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

همراه قدوة اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار که هزار روپیه
بمقدمهٔ آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک
کهجوه مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان
شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان
که از راه دور مسافت بعیدهٔ دکن را بپای ارادت و رسوخیت بطریق
یلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه سای
ملازمت گشت مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم
فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سوای مصالح جنگ
اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع
دو فیل و خیمه و دیگر مایحتاج مرحمت نمودند - هراولی بنام پادشاه
زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفرخان بارهه و سید نجابت
خان بارهه و ارادت خان و بیرسنگه را تهور و قزلباش خان را در رکاب
پادشاه زاده تعین نموده - و ذوالفقار خان را با چند امیر نامی
مقدمة الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی
راجهای تهور پیشه طرف برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده
محمد اعظم را مع خاندوران و مراد خان و جمعی از امرای کار زار
دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با
چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چنداولی
بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از احدیان و افغانان تیز چنگ
قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی
عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سواری خاصه در قول مقرر
ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق